

بررسی ظرافت های بلاغی آثار زروئی

چکیده :

دامنه فکاهیات در عصر ما روز به روز گسترده تر می شود و بذله گویی خریدار بیشتر می یابد ، با این حال طنز به معنای واقعی کم تعداد است و طنزپردازان زبردست زیاد نیستند ! در میان انبوه فکاهی نویسان و شوخ طبعان ، قله هایی چون ابوالفضل زروئی نصرآباد معدود و شاخصند .

این نوشته برآن است تا راز و رمز توفیق و ماندگاری زروئی را در آثارش جستجو کند که بی تردید وجود جوهره هنری و برخورداری از ظرافتهای بلاغی در نظم و نثر او ، می تواند کلیدی برای این پژوهش باشد .

نکته ای که از بررسی نخستین نوشته های وی دیده ها را به خود معطوف می دارد و مخاطب را جذب می سازد ، اذعان به قدرت قلم ، شیوایی سخن ، طبع روان و هوشمندی وی در حفظ مناسبات و اقتضای کلام است ! لذا ، نشان دادن هنر سهل و ممتنع گویی وی به همراه شگردهای شیرین و تازه ، مؤید توان ادبی و قدرت ذوقی این هنرمند است .

باری ، طرح این سؤال نیز که روند صعودی هنر زروئی - به گواهی تاریخ کتابهایی که از وی منتشر شده - تداوم یافته یا دچار افت و خیز بوده است ؟ می تواند به پاسخی برسد که چراغ راه رهروان این عرصه و همراهان و شاگردانش باشد .

کلیدواژه : ابوالفضل زروئی - طنز - ملانصرالدین - تذکره المقامات - مجموعه اشعار

مقدمه

شوخی طبعی را می توان از درون مایه های قدیم و همزاد سخن پارسی دانست که جهد کرده پایه پای کلام جدی حضورش را در زبان و ادبیات ما - اعم از نظم و نثر - نشان دهد . البته شاید صواب آن باشد که بگوییم برای رسیدن به پختگی و کمال زمانی زیاد پشت سر نهاده و مسیری طولانی گذرانیده است .

آنچه در قرون اولیه می بینیم بیشتر هجا یا همان هجو است تا طنز به معنی سازنده ! (نک . مجاهد ؛ ۱۳۹۷ بخشهای اوایل کتاب "جوخی") لذا تنها درخنده تلخی که بر لب می نشانند ، مشترکند ! این دوره تکاملی را

نمی توان بر تاریخ طنز خرده گرفت که وضعیت و سرنوشت دیگر مضامین ادبی نیز جز این نبوده است که به قول صاحب مثنوی "مدتی بایست تا خون شیرشد".

اکنون سخن این است که گویا مصرع صائب همچنان در باب اوضاع زمانه ما نیز صدق می کند که "پیوسته است سلسله موج ها به هم"؟

وقتی شرایط سیاسی و اقتصادی متغیر می شود اوضاع ادبی نیز به هم می ریزد! و بسان درختی که تنه اش آسیب دیده است، نابسامانی به همه شاخ و برگ آن سرایت می کند!

در تمام دهه شصت به خاطر وضعیت جنگی، طنزی درست و حسابی نداشتیم و یا ننشیده بودیم؛ خوشبختانه پرونده جنگ که بسته شد، اندک اندک لبها به طنز گشوده شد و زمینه ظهور و بروز آثار ارزشمند در این عرصه فراهم گشت. بنایی که زنده یاد کیومرث صابری فومنی با "دو کلمه حرف حساب" - شاید با الهام از چرند و پرند دهخدا - در ستون روزنامه اطلاعات، پی ریزی کرد، طی سه چهار سال قامت برافراشت و در هیأت نشریه گل آقا به بار نشست تا فضایی شود برای جمع آمدن بزرگان پراکنده طنز و محیطی گردد که جوانان با استعداد در آن ببالند. ابوالفضل زرویی نصرآباد شاخص ترین چهره ای بود که در این میان تجلی کرد.

پیشینه تحقیق:

چنان که سزاوار زروئی و آثار اوست پژوهش زیادی در معرفی و شناخت و نقد و تحلیل آثارش به ویژه در قالب مقالات علمی - پژوهشی یا پایان نامه های دانشگاهی انجام نشده است! مطالب پراکنده ای که در فضای مجازی یا مطبوعات دیده می شود هم محدود به ستایش ذوق اوست یا نقل قول هایی که از پیشکسوتان در تأیید توان او و امید به شکوفایی وی ذکر شده است. مثل مقدمه کوتاه گل آقا بر کتاب تذکره المقامات، که می نویسد: "قلمی که عبید و دهخدا در دست داشتند، الآن بی صاحب نیست!" همچنین اظهار نظر موسوی گرمارودی در پیش درآمد ۷ صفحه ای با عنوان "چند کلمه..." بر کتاب اصل مطلب که او را "از خوش قریحه ترین طنزنویسان ایران امروز" می داند. اما به گمان این کمترین آنچه در بین همه اظهار نظرها تصویر روشنتری از ابوالفضل زرویی نصرآباد ارائه می دهد یادداشتهای متعدد اینترنتی دوست و همکار وی ابراهیم نبوی ست که خود از چهره های بارز طنز و طنزپژوهی روزگار ماست. به این اظهار نظر وی نگاه کنیم:

"زرویی طنزنویس است، او از هزالی و هجاگویی پرهیز کرده و عمدتاً به طنز اجتماعی و سیاسی پرداخته است. عدالت اجتماعی، نابرابری و تبعیض مهم ترین موضوعات طنزهای او در زمینه ی مسائل اجتماعی، و انتقاد از فساد و نادانی و نابه سامانی مهم ترین محور کار او در مسائل سیاسی است. مجموع اینها را هم در «شعر نو» و هم در «تذکره المقامات» زرویی می توان دید." (نبوی؛ سید ابراهیم ۱۳۷۸، ۱۹۱)

در میان پژوهش های معدودی که در دانشگاهها راجع به این طنزپرداز انجام شده است، سهم مازندران بیشتر از بقیه است که دو پژوهش در دانشگاه مازندران و دیگری در پیام نور آنجا به انجام رسیده است: پژوهشی که به سال ۱۳۹۱ در دانشگاه پیام نور مازندران انجام شده بررسی محتوایی طنز در اشعار چهارطنزپرداز بوده که یکی از آنها زرویی است.

سال ۱۳۹۵ نیز در دانشگاه مازندران شگردهای طنزپردازی رفوزه ها بررسی شده است.

سومی که ظاهراً تنها پژوهش در مقطع دکتری راجع به طنزهای زرویی ست، سال ۱۳۹۶ بوده و با بررسی طنز دهه هشتاد به چهار طنزپرداز پرداخته، از جمله ابوالفضل زرویی. (سایر تحقیقات همه در پایان نامه های کارشناسی ارشد انجام شده است. منتهی اخیراً اطلاع یافتم که خانم نجمه حیدری نسب رساله دکتری اش را در دانشگاه کاشان با موضوع "بررسی تاریخی، ساختاری و محتوایی طنز پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۵ دفاع کرده است که بی تردید بخشی از آن باید مربوط به ابوالفضل زرویی باشد ولی بیش از این در مورد آن اطلاعی ندارم).

پس از مازندران، دانشگاه الزهرا با دو پایان نامه ارشد، در رتبه دوم است: یکی نقد ساختاری غلاغه به خورش نرسید (۱۳۹۱ همزمان با پیام نور مازندران) و دیگری ۱۳۹۴ با عنوان ساختار زبانی و محتوایی کتاب رفوزه ها.

مورد آخر تحقیقی از دانشگاه تبریز است که به سال ۱۳۹۴ پژوهشی در بررسی و مقایسه مضامین طنز سروده های زرویی با دو شاعر دیگر انجام گرفته است.

به جز این پایان نامه های دانشگاه های دولتی می توان از پایان نامه ای در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد زنجان نیز نام برد که با عنوان "بررسی طنز اجتماعی در آثار ابوالفضل زروئی نصرآباد" به سال ۱۳۹۴ توسط مهدیه رمضان پور ارائه شده است.

از مجلات تخصصی نیز نشریه "فرهنگ مردم" در پاییز و زمستان ۱۳۹۲ (شماره های ۴۷ و ۴۸) مقاله ای از ابوالفضل حرّی با عنوان "نقیضه سازی در آثار منوچهر احترامی و ابوالفضل زروئی نصرآباد" چاپ کرده است.

البته مصاحبه ها و نوشته های دوستان شاعر و کارشناسان طنز معاصر - به ویژه بعد از درگذشت زروئی - در معرفی ، شناخت و قضاوت آثار و جایگاه او ، قابل اعتنا و ارزشمند هستند که با جستجوی ساده اینترنتی در دسترسند و نیازی به پرداختن آنها در این مجال نیست .

در میان منابعی که به عنوان پیشینه از آنها یاد شد نیز نیمی اختصاصی و انحصاری در مورد زروئی نبود بلکه به طور مشترک با دیگران معرفی یا مقایسه شده است که البته در مقایسه ها به منظور ما - که نشان دادن توان بلاغی و قدرت سخنوری اوست - نزدیک می شود .

ظهور بی زوال زرویی

اگرچه جناب زرویی نصرآباد از بیست سالگی نوشته هایش را به نشریات سپرده و به سلک قلم زنان طنز پیوسته است ؛ جلوه جمالش حدود دو سال بعد با نشر نخستین مطلب تذکره المقامات در شماره هفت ، سال دوم مجله گل آقا یعنی سه شنبه سی و یکم اردیبهشت ۱۳۷۰ دیده ها را به خود خیره ساخت [نک. صدر ؛ رؤیا (۱۳۸۱) ، بیست سال با طنز ، ص ۱۸۵] و مبالغه نیست اگر گفته شود شانزده روز پس از بیست و دومین زادروزش ، تولّد دیگر او بود !

وی در طول عمر کوتاهش که نیم بیشتر آن وقف فعالیت مطبوعاتی شد ، جدای از فعالیتها و مسؤولیتهایی که به عهده گرفت و جنبه اجرایی و تأثیرگذار داشت ولی درکارنامه نویسنده گی و شاعری اش به چشم نمی آید ، در هر دو حوزه نثر و نظم آثاری دلپذیر ، جادوانه و خوشبختانه جاودانه به یادگار گذاشت . چنانکه اگر در نثر تنها همان نخستین کتابش یعنی "تذکره المقامات" و در شعر منظومه بلند دویست و شصت و هشت بیتی "بامعرفت ها" برایش باقی می ماند ، کفایت می کرد !

منتهی واقعیت این است که نوشته ها و سروده های متعدد دیگر و گاه با چاپهای متنوع و فایل های صوتی نیز منتشر کرده است ؛ آثاری که در برخی نزدیک به همان زروئی دو اثر پیش گفته است و در برخی - متأسفانه - فاصله گرفته است ! مثلاً در کتاب منظوم مفصل "اصل مطلب" تنها بارقه هایی از آن چهره درخشان و سخنور طناز بلامنازع را می بینیم . حال آنکه اخوانیه هفتاد بیتی وی خطاب به دوست طنزپردازش

- ابراهیم نبوی - که با کمال تأسف در مجموعه اشعارش رفوزه ها نیز نیامده ، چنان در بلاغت حائز اهمیت می باشد که می تواند تالی بامعرفت ها قلمداد شود !

باری اینک که پرونده حیات مادی ابوالفضل زروئی بسته شده است ، طرح و نقد بی تعارف آثار منظوم و مثنورش می تواند مشعل هدایتی برای راهیان جوان این وادی باشد .

ایراد وارد بر "اصل مطلب" چنان آشکار و آشناست که نیاز به تکرار و تأکید ندارد : پیشینیان عزیزی مانند ابوالقاسم حالت نیز از این عیب مبراً نبودند و روزنامه نگاران آینده نیز منزّه نخواهند بود مگر اینکه مشکل نان و تلاش بر پرکردن صفحه روزانه نداشته باشند و اگر هم غم نان و عیب ژورنالیستی گریبانشان را رها نمی کند ، حداقل در نشر مجموعه و در قالب کتاب مورد بازنگری و ویرایش قرار دهند ! - نکته ای که زرویی خود بدان اذعان داشته و در منظومه برگزیده ای که پشت جلد کتاب هم قرار داده ، خاطر نشان شده ولی واقعیت غیر از این است و مخاطب می بیند چنانکه باید و شاید در سراسر اثر اعمال نشده است!

یک سلام بلند و گرم و لطیف به تو خواننده عزیز و شریف

تو که البته بین برنامه می نوشتی برای من نامه

که چه خوب است این مطالب تاپ همه در یک کتاب گردد چاپ

پس به حرف تو گوش کردم من شعرها را رتوش کردم من

حالیا بعد مدتی تب و تاب شده گوساله گاب و شعر کتاب

پس بخر این کتاب را باری جان هرکس که دوست می داری!

دلتون شاد و سفره هاتون پر تتون بی نیاز از دکتر

بچه هاتون سلامت و دانا اهل بالوالدین احسانا

خنده بادا همیشه برلبتان این شما، این هم اصل مطلبتان

خلاصه ، آنچه به اجمال می توانم عرض کنم و اگر مجال باشد مفصل از گفته ام دفاع نمایم این است که هنر زروئی را از حیث زبان باید در توان سهل و ممتنع گویی و محاوره نویسی ادبی وی دانست ؛ یعنی زبان فرهیخته ای که در نزدیکترین حالت ممکن به گویش کوچه و بازار ، توانست جوهره شعری و هنریش را حفظ کند . در بُعد محتوا نیز بی آنکه ستیزه جویانه در پی شعار ویران سازی باشد ، مسؤولانه و دلسوزانه

پرده از نارسایی ها و ناهنجاری ها برمی دارد و چون دلسوزانه کلامش را به زبان می آورد ، به دل می نشیند و مخاطبانش را متأثر می سازد . این مورد دوم را به جدّ می توان مدیون برکات همنشینی وی با کیومرث صابری فومنی (گل آقا) دانست که در حکم مرشد و مراد وی بود و زمینه مناسب برای بُعد نخست ؛ یعنی بروز قدرت سخنوری و لطف طبع خداداد زرویی نیز فراهم ساخت .

از نکات دیگر که مایلیم به آنها اشاره کنم هنر شگفت نقیضه سازی زروئی است و نه ابتکار !

زیرا چنانچه بخواهم ابتکاری هم برای او قائل شوم تنها به زیرکی وی در پیوند متناسب و ماهرانه صورت و محتوای آثار یا زبان و مضامین گفتار و نوشتارش اکتفا می کنم .

- در نقیضه های زیبایی که وی با دیگر همکارانش بر شعر امروز می نوشتند (نک) و همه می دانیم نقیضه نویسی بر شعر معاصر مثل نقیضه بر شعر سنتی ، بی سابقه نبوده است! از جمله "اهل دانشگاهم" و "پاره ترین قسمت دنیا" دو نقیضه ای که او با توجه به اهل کاشانم و کفشهایم کو ، از سپهری نوشت . دومی را دوستانش - به حق - از آن به عنوان یکی از موفق ترین نقیضه ها یاد کرده اند اما رمز و راز توفیق اهل دانشگاهم چیز دیگری ست و شاید علاوه بر نقد صریح و صریح وی - که مانند آن یکی به دل می نشیند - به خاطر حضور فیزیکی و تحصیلش در دانشگاه آزاد ؛ یعنی حاصل تجربه ارزشمند شخصی اش باشد . اگرچه با همه صمیمیت و صداقت ، باز از نظر جوهره شعری و صورخیال قابل قیاس با "پاره ترین قسمت دنیا" نیست و هم‌رتبه با آن قرار نمی گیرد.

- تذکره المقامات هم با تمامی ارزشهایش و اینکه در نقیضه بر تذکره الاولیای عطار بی همتاست باز باید گفت نقیضه است و پیش از او دیگران در نقیضه نویسی بر نثر مسجع قدما - مثل مناجاتهایی که به خواجه عبدالله انصاری منسوب است یا نقیضه بر گلستان سعدی - پیشقدم بوده اند منتهی نه در لطافت زبان و بیان قابل قیاس با اثر زروئی هستند و نه در جوهره طنز و اینکه می توان ادعا کرد آنها هرگز از این شگرد برای به نقد کشیدن رجال مشخص سیاسی بهره نبرده اند یا شهادت چنین بهره گیری نداشته اند .

- در سایر آثار زروئی باز نکته فوق صادق است . مثلاً نثر خیالی حسنعلی خان که اگر از تصاویر فتوشاپ پیوستش بگذریم - یعنی افزوده ای که تازه می نماید و پیشتر چنین امکانی برای راهیان وادی طنز فراهم نبوده است - در محتوای اصلی من آن را شبیه به سوژه یکی از منظومه های فکاهی اوایل دهه پنجاه شمسی - مصادف با خردسالی زروئی - دیدم که به گمانم در مجله ای مثل اطلاعات هفتگی با شخصیتی به نام "قاسم آقا" ارائه می شد و هر بار که دیر به خانه می رسید و مورد شماتت قرار می گرفت با خیال بافی و زبان

بازی در قالب مثنوی شیرین و زلال حکایت‌هایی می‌بافت از جمله اینکه در ورزشگاه بوده و کنار فوتبالیست‌های مطرح آن موقع مشغول مسابقه فوتبال بوده است و ...

علی‌ای حال، ارزش نوشته زروئی محفوظ است - گرچه ابتکاری نیست - و احتمال دارد بر نویسنده و شاعر جوان جناب حامد عسکری نیز در نگارش "پری دخت" - که به تقلید نثر عهد قاجار نوشته - تأثیر گذاشته باشد!

- خوشبختانه در مورد "افسانه‌های امروزی" زرویی (همان غلاغه به خونه ش نرسید) پژوهش لازم انجام شده است و نیاز به دوباره کاری نیست! ولی از یادآوری این نکته نمی‌توان گذشت که آنچه در این اثر و تذکره المقامات مشترک است پیوند دادن هنرمندان فرم نوشتاری قدیم با مضامین سیاسی روز است؛ امری که در بررسی بلاغی آثار زرویی ناگزیریم بدان اشاره کنیم. این نکته را نیز باید افزود که ارزش‌های بلاغی این افسانه‌ها به نسبت تذکره المقامات، با گذشت زمان کمتر رنگ خواهد باخت زیرا شخصیت‌های سیاسی ارزشمند تذکره به مرور از یادها فراموش خواهند شد و دیگر شهامت نگارنده در به طنز کشاندن آنها برای نسل‌های آینده جاذبه‌ای نخواهد داشت! ولی افسانه‌ها می‌تواند برای آیندگان نیز سرگرم‌کننده باشد و به راهیان عرصه طنز نشان خواهد داد اگر نوشته‌ای تاریخ مصرف نداشته باشد چنانچه به روزگار خودش نیز در حد آثار شعارگونه هم مورد عنایت قرار نگیرد - که البته نوشته‌های زرویی چنان نبود - با دارا بودن جوهره هنری، غبار ایام بر آن نخواهد نشست و چه بسا الهام بخش نسل‌های بعد هم باشد. نگارنده این نوشته که افسانه‌های امروزی را به ویژه در حسن ختامش که بالاخره غلاغه (کلاغه) به خونه می‌رسد! پسندید تا دیگران چه خواهند و چه پسندند!

باز باید افزود: همانطور که واقفیم آثار ابوالفضل زروئی نصرآباد به تصانیف نظم و نثری که گفته شد، محدود نمی‌شود؛ حدیث قند شامل مقالات پژوهشی او - به ویژه مطالب راجع به دوکلمه حرف حساب و نگاهی گذرا به مفاهیم طنز و شوخ طبعی - نشان از شناخت ارزشمند وی در کارش دارد و دوستداران طنز امروز را نیک به کار می‌آید. وعده‌هایی که در نگارش و ارائه فرهنگ و تاریخ طنز فارسی از قول او داده شد و بعد از درگذشتش گفتند حدود نیمی از کار یعنی قریب ده جلد هم مهیای نشر است، خبر خوشایندی بود اما تا وارد بازار نشود و به دست مخاطب نرسد، نمی‌توان در موردشان اظهار نظر کرد. امید که همکار یا همکارانش این خدمت ارزشمند را به سرانجام برسانند. ان شاءالله

با این مقدمات، برمی‌گردم به تعهدی که در مورد این نوشته سپرده بودم و فارغ از اظهارات کلی، بررسی دقیق‌تر دو نمونه از نظم و نثر این شاعر و نویسنده نامدار طنز معاصر را عهده دار می‌شوم:

الف - ذکر "کیومرث صابری" - حفظه الله - !

آن رونده راه صواب، آن زنده حرف حساب، آن طوطی وادی شکر خابی، آن صاحب منصب گل آقایی، آن منتقد طریقت جابری، مولانا «کیومرث صابری» - دامت توفیقاته - شیخ الشیوخ طنز از آن عصر خود بود.

برخی مغرضین گویند: ابتدای کار او آن بود که از فومنات آمده بود و شیخنا «سید محمود دعایی» که از اجله ز عمای جریده «اطلاعات» است، با بعضی اصحاب خاص در شارع عام می‌رفت و با مولانا «جلال‌الدین رفیع» می‌گفت: "ما را می‌باید تا شخصی گیج و گول بیاریم و بعضی امورات جریده به او سپاریم که عقلا در کار ما در مانده‌اند." مگر این مرد - حفظه‌الله - بر آنجا می‌گذشت و این سخن شنید. پس در دامن شیخ آویخت که «یا شیخ! مرا کاری ده» گفت: «نامت چیست؟» گفت: «گول آغا!» پس گفت: "ای جلال! ما به مسمی راضی بودیم و این مرد، اسمش هم در همان راستاست! دامنش از کف مده که راست کارمست!"

نقل است که در جوانی، تعمیر ماشین می‌کرد. وقتی ماشین پیش او بردند که تعمیر کن، ساعتی نگذشت که کرد. پس بر طریق «بُز» با ایشان گفت که: «ما اینیم!» چون نظر کردند، سوپاپ در دستش دیدند و پنداشتند که یعنی گفت: «ما سوفافیم!» و اینکه او را سوپاپ می‌گویند، هم از این جهت است نه به جهت دیگر (!)

نقل است که مولانا «حبیبی» در زهد بدان درجه بود که جز نان خالی نخوردی و نام کباب و غیره نبردی و از ذکر نام این‌ها نیز ابا داشتی، مگر شرح کباب خوردن گل آقا و مریدان با او گفتند. پس به گل آقا نامه برداشت که "لاف غمخواری مردمان می‌زنی و در خفا با اصحاب، کباب نیم‌تری می‌خوری؟! چون این بر گل آقا و اصحاب خواندند، فرمود تا شاغلام جوابی به قاعده بدهد. مولانا شاغلام بر پشت آن رقعہ نداشت: «حرف حساب را جواب نیست» و باز پس فرستاد.

او را گفتند: «حرف حساب چیست؟» گفت: «آن است که قل است و دل است و اطناش ممل نیست و ایجازش ممل نیست.» این سخن پیش مولانا «غضنفر» بردند که ترجمت کن! گفت: "ترجمت ندانم. لیکن آن قدر دانم که حرف حساب، آن است که به واسطه آن، به نعل و میخ می‌زنند و از چپ و راست می‌خورند!"

نقل است که مچ‌گیری می‌کرد و حالگیری می‌کرد. چنان‌که روزی به هیأت دولت رفته بود. گفت: «بی‌انصافی راه بر محموله کاغذ ما بسته است.» مگر مولانا «وهاجی» که وزارت بازرگانی داشت، آن جا بود. گفت: «ما کی چنین کرده‌ایم؟!» پس همگی دانستند که کار، کار اوست - حفظه‌الله.

نقل است که «توبوتا» پیش دزد دیدند. شکایت به حاکم برد. به زندانش کردند. گفت: «مال من دزدیده‌اند؛ از چیست که مرا به زندان می‌برید؟» گفتند: "از آن که پیش از هر چیز، می‌باید تا ثابت کنی که با این مایه بی‌مایگی (!)، توبوتا، چگونه خریده بوده‌ای؟!"

گویند: نفس شیخ ما - سلمه‌الله - از جای گرم در می‌آمد. چنان که مریدی، یک صبحدم تا شام در صف ایستاده بود. مگر با اخم بر زبانش رفت که: «این چقدر دراز است!» پس با مرید گفت: «برو که تو صحبت ما را نشایی. از آن‌که:

خنده رو هر که نیست از ما نیست اخم در چننه گل آقا نیست!"

وقتی دیگر گفت: "اگر معاون اول، به جای یکی، شش تن بودی، نان ما توی روغن بودی!"

نقل است که وقتی، تند رفته بود. به سرش ندا کردند که: "ای بنده خدا! هیچ از شاخ گریه یاد نکنی و بدین تندی، نترسی که نفست بگیرد." گفت: "چرا." باز به سرش ندا کردند که: "یا خائف من الشاخ الیثی، اذهب بارتعاش و آتی یواش یواش!" یعنی: "همین طور برو که خوب می‌روی!"

شبی در مناجات می‌گفت: "خدایا، بر مشکلات مردم بیفز. " گفتند: "این چه دعاست؟" گفت: "ما به نوشتن مشکلات مردم نان می‌خوریم، هر چه مشکل مردم بیشتر، وضع ما بهتر!"

نقل است که می‌گفت: "مرد آن مرد است که چون جریده نویسد، چنان نویسد که چپ را خوش آید و راست را. موافق را خوش آید و مخالف را، دوست را خوش آید و دشمن را، ظالم را خوش آید و مظلوم را، حاکم را خوش آید و ... " و با این همه، گفتی که: "ما "سوفاف" نباشیم و این کنیت بر ما بسته‌اند!" والله اعلم. (تذکره المقامات، صص ۱۰۵ تا ۱۰۷)

قبل از هر حرف و حدیثی باید یادآور شوم که همه ۲۹ مورد تذکره کتاب ارزش خاص خود دارند ولی این یکی که در باره رئیس زروئی - جناب صابری - در نشریه گل آقاست ، از آن جهت در صدر قرار می گیرد که شامل هیچ خودسانسوری نمی شود

اینک بررسی اجمالی :

- طرح نوشته پخته و منسجم و حسن مطلع آن گیراست ؛ به خوبی هم تمام شده ؛ یعنی حسن ختام دارد .

- نثرش سالم (عاری از هرگونه ضعف نگارشی و دستوری و حتی املائی و تایپی ست).

- زنده (به روز) است اما با بهره گیری از فرم و تکیه کلام عرفا رشته پیوندش را با تذکره الاولیاء که الهام بخش بوده ، حفظ کرده است !

نک . سجعیهای دل انگیز در بند اول که در تمامی جملات به قرینه مأخذ پی در پی آورده و در ادامه هم به لطافت و تناسب مانند : بیاریم / سپاریم - همان راستاست / راست کار ماست ...

اقتباس ها و تعبیرات و بهره بردن از فرم کلام قدما : رونده (سالک) - راه صواب (درست) - طریقت - دامت توفیقاته - شیخ الشیوخ - ابتدای کار - شیخنا - اجله زعما - جریده [با آنکه قدیمی و عرفانی نیست ، چنان به تعبیر پیشین جوش خورده که بوی کمترین غرابتی از آن استشمام نمی شود و همین قدرت طنز را دوچندان ساخته است!] - اصحاب خاص و شارع عام (که طباقش هم بر اهل ذوق پوشیده نیست!) - مولانا (و تناسب زیبایی که با نام جلال بعد از آن دارد و جناب مولوی را تداعی می کند) - ما را می باید - دامنش از کف مده - امورات جریده! - عقلا (به جای خردمندان) - درکارما درمانده اند! ...

و نمونه های زیبای دیگر در ادامه ، مانند : در زهد بدان درجه بود - رقعہ - ترجمت کن / ندانم - قصه برداشتن - نفس شیخ ما سلمه الله (همچنین آوردن واژه مرید و حفظه الله و ...) - صحبت ما را نشایی - به سیرش ندا کردند (به باطنش الهام کردند) در مقابل تعبیرات امروزی بگذارید که خود به خود گمدی و خنده دار می شود . البته با حدفواصل هایی مثل از فومنت آمده بود - مرا کاری ده و ... که بیان امروزی اما ساختارش منسجم و مرتبط با فرم قدماست و پلی می شود که به این نمونه ها متصل گردد : تعمیر ماشین می کرد - پژ (به طریق پز! همچنین نک. نامه برداشت) - ما اینیم - کباب نیم متری - نعل و میخ - چپ و راست (احزاب سیاسی!) - مچ گیری و حال گیری - هیأت دولت - وزارت بازرگانی (هنر نگارنده را در این جمله و تلفیق

فرم قدیم با اصطلاحات جدید ببینیم : مگر مولانا وهاجی که وزارت بازرگانی داشت آن جا بود! - تویوتا -
اخم - چنته - معاون اول - نان توی روغن بودن - تند رفتن ...

- بازی لفظی با نام گل آقا و گول آقا! (نک. لهجه ترکی و مفهومی که به تناسب عبارت از آن اراده کرده
است.)

- بند سوم در بیان سوپاپ(سوفاف) خواندن گل آقا (طنزنویس)! با جمله تأکیدی "هم از این جهت است نه
به جهات دیگر!" (که با طنز بازی باب جهات دیگر را بر مخاطب گشوده و به نوعی یادآوری و تأکید می نماید.)

- توجیه طنزی سوپاپ را دیدیم ، به تفسیر طنزی هم اشاره کنم : شاغلام بر پشت آن رقعہ نبشت "حرف
حساب را جواب نیست" و باز پس فرستاد.

[باید توجه داشت سوای ایما و اشاره به دو کلمه حرف حساب نوشته های گل آقا که تداعی کننده آن است
و رندانه می گوید بر طنز نویس نباید خرده گرفت بلکه سخن حقش را باید شنید! ساختار جمله چنان است
که مثلاً در دفاع از فردی که دیر سرکار حاضر شده از رئیسش بخواهیم خطایش را نادیده گیرد چون می خواهد
زودتر هم برود!]

- مراعات النظیرهای گل آقای نویسنده نیز متناسب با دوکلمه حرف حساب دیدنی ست : شاغلام ، غضنفر

- ذکر مناسب ارباب قدرت مانند حبیبی معاون اول رئیس جمهور ، وهاجی وزیربازرگانی توانسته شوخ طبعی
را از فکاهی معمولی ارتقا داده به قلمرو طنز که نقد حکومت است برساند !

- پاسخ سربالای رندانه از زبان غضنفرکه ترجمه نمی داند اما آنقدر داند که حرف حساب (ستون طنزنویسته
صابری در روزنامه اطلاعات) آن است که به واسطه آن به نعل و میخ می زنند (آسمان ریسمان می کنند ؛
معجوننی از موافقت و مخالفت ، درهم و مبهم تقدیم می نمایند) و از چپ و راست می خورند (هر دو جناح
سیاسی حاکم را با خود دشمن می سازند) .

- طرح رندانه عدم رسیدگی به دادرسی و توجیه محکوم ساختن شاکی به جای پی گیری شکایت در محاکم
قضایی را در بند : "نقل است که تویوتایش دزدیدند ... می توان دید !

- تلمیح به سروده طنزپرداز متقدم - زنده یاد سیداشرف الدین حسینی - "یواش برو یواش بیا تا گربه ساخت
زنه!" را با ملمع فارسی - عربی زیبا و ترجمه بی ربط و تمسخر آمیز که افاده حکم صحیح دارد! هنری ست
ستودنی : نک. بند "نقل است که وقتی تند رفته بود ... (تا پایان بند) .. همین طور برو که خوب می روی!"

- قبل از بند پایانی که دوباره زیبا به لقب سوپاپ طنزپرداز رجعت می کند و شرح کامل می دهد! طعنه ای هم به بهانه شغل فکاهی سرایان به همه مشاغلی می زند که نانشان در مصیبت مردم است. و ماییم که باید حدیث مفصل از آن مجمل بخوانیم! (چه معروف است که پزشکان هم مردم را رنجور می خواهند و ...)

ب - تقدیم به با معرفت های عالم (۲۶۱ + ۷ بیت)*

(اجازه می خواهم تا منظومه را به دلیل طول و تفصیل در پیوست بیاورم و در متن صرفاً به بررسی پردازم)

این سروده که در صفحات ۱۸۷ — ۲۰۸ از کتاب رفوزه ها با عنوان "تقدیم به با معرفت های عالم" در بخش پایانی اخوانیه ها درج شده است؛ کاملترین و ویراسته ترین نسخه مکتوب است. (البته هفت بیت نسبت به نسخه کامل اینترنتی آن کم داشت که در این نوشته افزوده و در قلاب قرار داده شده است تا معلوم باشد.

اولین بار نگارنده آن را نیمه آبان ۱۳۸۲ در سایتی اینترنتی دید :
(<https://news.gooya.com/politics/archives/001385.php>) و با شوق تمام نه تنها همه ۲۱۰ بیتی را که آمده بود تا پایان خواند بلکه نیمی هم انتخاب و یادداشت کرد که در همان روزها شاهد مثال درس بلاغت قرار دهد. با زروئی و نظم و نثرش آشنا بودم ولی علی رغم نقیضه های خویش در گل آقا بر شعر معاصر، هنر ماندگارش را همان نثر تذکره المقامات می دانستم که نشر این سروده قانعم کرد در نظم هم گوی سبقت از همتیانش ربوده است!

شاید بی فایده نباشد که قبل از بررسی بلاغی این شعر، به سیر ارائه تاریخی قطره چکانی آن پردازم که شاید همین امر سوای احتمال خودسانسوری ها یا سعی در برگزیده آوردن به مقتضای زمان ارائه یا محل درج، موجب ویرایش و ترمیم چند باره هم شده باشد:

بعد از نشر اینترنتی - که اشاره شد - شاعر بخشهایی از آن را در محافل مختلف خواند و با استقبال مواجه گردید اما من اولین نسخه چاپ شده اش را در مجموعه یک بغل کاکتوس که به کوشش امید مهدی نژاد و با مقدمه شاعر منتشر شده بود دیدم. در این کتاب که منتخب ۱۰۰ شعر طنز از شاعران روزگار ماست، پنج سروده از زروئی می بینیم که با معرفت ها در صدر آنها قرار دارد و ۸۵ بیت از منظومه درج شده است و می توان پذیرفت که بیشتر مجال نبوده است. سرانجام اواخر سال ۱۳۹۴ کتابی با همین نام توسط نشر قاف با قطع رقعی و جلد شومیز به چاپ رسید که جمعاً ۳۵۰ بیت بود! البته با بخش بندی متفاوت که قسمتهایی از سروده را به عنوان ضمیمه یک آورده و ده قسمت نخست را هم باید مقدمه بر سروده اصلی مورد نظر ما دانست. کتاب با حمد خدا شروع می شد و قسمتهایی که سرانجام در مجموعه کامل سروده های شاعر در

بخش اخوانیه ها عناوین جداگانه دارند و از شعر اصلی متمایز شده اند . ضمیمه دو در بامعرفت ها نیز که شامل سه نامه می شود باز در کتاب رفوزه ها از شعر اصلی منفک و مستقل گشته است اما چون همه در یک وزن هستند ، رشته اتصالشان برای پیوستن به سروده اصلی در کتاب "بامعرفت ها" طبیعی می نماید !

لذا می توان ادعا کرد تدریجاً به ابیات شعر افزوده شده است اما نسخه نهایی همین است که تقدیم کرده ایم .

اشارات بلاغی :

- هنر اصلی سراینده را باید در انتخاب طبیعی وزن بحر سریع و بیان محاوره ای (خودمانی) اش دانست که موجب شده نه تنها با این طول و تفصیل ، اطنابش ممل نشود که خواننده پایه پای شاعر ، خستگی ناپذیر آن را دنبال کند !

نگارنده برای چنین سخن گفتن به اقتضای حالی در این وزن تنها یک شعر بلند جدی موفق سراغ دارد ؛ آن هم زهره و منوچهر ایرج میرزاست که البته به خاطر تفاوت زبانی و موضوع قرار نیست هم‌رتبه با آن بدانم ولی سروده دیگری هم اینگونه پرتوفیق ندیده ام .

- هنر بعدی زروئی در این سروده ، حفظ همان ویژگی موفق او یعنی سهل و ممتنع گویی ست که معجزه گرانه مخاطب را مسحور می سازد .

- درکنار موسیقی بیرونی وزن مناسب و زبان زلال محاوره - که در بند بعد مفصل تر از ابعاد هنری آن یاد خواهد شد - باید از موسیقی کناری موفق یعنی قافیه و ردیف های جانانه و دلنشینش یاد کرد که مجال پرداختن جزء به جزء آنها نیست.

- جز آنچه در باب مراعات فنی عروض و قافیه و معانی عرض شد ، بهره گیری از این مباحث ارزنده بلاغی در قلمرو بدیع و بیان نیز به ترتیب توانسته سخنان شاعر را رنگارنگ و دلپذیر نماید : کنایه - ارضاد و تسهیم - آرایه تفویف - تضاد - تلمیح - ارسال المثل - اعداد - تضمین - تمثیل - جناس - ارداف - اغراق - مجاز - آشنایی زدایی - مراعات النظیر - حشو ملیح و تهکم .

در مجموع گزاف نیست اگر بنویسم مثنوی حاضر نه تنها در کمیت و کیفیت و لطافت و ظرافت در طنز معاصر بی بدیل است که در میان منظومه های خود شاعر نیز نظیر ندارد و تنها سروده ای که آنهم نه در کمیت بلکه ظرافتهای لفظی و شیرین زبانی می تواند تالی بامعرفت ها و یا برادر کوچک آن به حساب آید منظومه ای ۷۲ بیتی در بحر خفیف به وزن حدیقه سنایی ست که در نصیحت به سید ابراهیم نبوی سروده

شده و متأسفانه در مجموعه آثارش نیامده اما با توجه به بیت مطلع که ذکر می کنم ، از اینترنت قابل دریافت است :

خدمت مستطاب ذوالتکریم حضرت شیخ ،سید ابراهیم

مثنوی پر و پیمانی که از لحاظ اشاره به هنرمندان و اوضاع و احوال آنان سند تاریخی ارزشمندی تواند بود !

برمی گردیم به اشارات بلاغی مثنوی حاضر :

کنایه ← گردنتون پیش کسی خم نشه از سر بنده سایه تون کم نشه

ارصاد و تسهیم ← از لبتون خنده فراری نشه خدا نکرده اشکی جاری نشه

... تنگ غروب که شهر پر شد از رپ ما موندیم و یه کوچۀ علی چپ

تفویف ← خورشیده می نشست که ما پا شدیم رفتیم و گم شدیم و پیدا شدیم

کنایه ← این در و اون در زدنش قشنگه به سیم آخر زدنش قشنگه

دلم گرفته بود و غصه داشتم منم براش سنگ تموم گذاشتم

تلمیح ← رو لبمون همیشه خنده پیدااست می خندیم اما دلمون کربلاست !

(که طباق معنوی کربلا در برابر خنده ، از تلمیحش نیز درخشانتر است.)

ارصاد و تسهیم ← شعرم اگه سست و شکسته بسته ست

سرزنشم نکن ، دلم شکسته ست

ارسال المثل ← جیک جیک مستونم که بود برادر فکر زمستونم نبود برادر

ارصاد و تسهیم ← بوی خوش کتابهای کاهی تو امتحان کتبی و شفاهی

... نگین فلانی از لطیفه خسته ست خدا گواهی دل من شکسته ست

سهل و ممتنع ← با خنده شماست که جون می گیرم برای تک تک شما می میرم

... حرفای گریه دار نمی پسندین می خواین یه جوک بگم کمی بخندین؟

تضمین ← با اینکه سخنه ، باز دلنشینه "تپش تپش ، وای از تپش" همینه

ارساد و تسهیم ← دین و مرام و اعتقادات می ره اون که می خواستی بگی یادت می ره
 تمثیل ← کوزه ضربه دیده بی ترک نیست حال طرف هم از تو بهترک نیست
 ارساد و تسهیم ← دلم می خواد که از سر محبت به عشق من بدین جواب مثبت
 تضمین ← اگر جواب نه بیاد تو نامه ت خلاصه "فهر قهر تا قیامت"
 جناس مرگب ← بین تو آینه ، آخه این چه ریخته مثل تو صدتا توی کوچه ریخته
 (شاهد مثال ارزنده ای برای استفاده از قافیۀ ابتکاری ست که به مدد جناس خلق شده!)
 ارداف ← یه چیز می گم ، ایشالا دلخور نشین قربون اون دلای تک سرنشین
 جناس مطرف و مصحف ← گذاشته روی میز من یه پوشه که اسم عشقهای بنده توشه
 اعداد ← زری پری سکینه زهره سارا وجیهه و ملیحه و ثریا
 ارساد و اغراق ← هزار خانمند توی این لیست با عدّه ای که اسمشون یادم نیست
 تلمیحات و مجازهای خاص بدل از عام :
 نامه مجنون به حضور لیلی می رسه اینترنتی و ایمیلی
 شیرین می ره می شینه پیش فرهاد روی چمن تو پارک بهجت آباد
 زلفای رودابه دیگه بلند نیست پله که هس ، نیازی به کمند نیست
 تو کوچه غوغا می کنند و دعوا چهار تا یوسف سر یک زلیخا
 تکرار ← پرنده پر ، کلاغه پر ، صفا صداقت از وجود آدما پر
 تضمین ← "با اون همه قد و بالاتو قربون با اون همه قول و قرار و پیمون
 که با من غمزده داشتی رفتی تو کوچه تون باز منو کاشتی رفتی"
 آشنایی زدایی ← شهر بدون مرد شهر درده قربون شکل ماه هرچی مرده!
 مراعات النظیر ← مردای ده مردای کاه و گندم مردای ده ، مردای خوان هشتم
 کیسه چپق ها به پر شالشون لشکر بچه ها به دنبالشون!

کنایه ← مردای ناز دار ، مرد شهرن
 با خودشون هم این قبیله قهرن

ارصاد و تسهیم ← مردای اخم و طعنه بی دلیل
 مردای سرشکسته زن ذلیل

لعنت و نفرین می کنند به جاده
 اگر برن چارتا قدم پیاده

طعنه و تمسخر ← مردای خواب تو ساعت اداری
 تازه دو ساعت اضافه کاری!

حشو ملیح ← بچه به دنیا میارن با ندور
 اغلبشون یه دونه اون هم به زور!

تهکم ← اینجا فقط مهم مقام و پسته
 مردای شهری کارشون درسته !

مراعات النظیر ← چقدر خوبه چله زمستون
 سنبل طیب و کاسنی و سپستون

ارصاد و تسهیم ← عطر چلو که از خونه در می رفت
 تا هفت تا کوچه اون طرف تر می رفت

شیطونه وقتی رخنه تو دل می کرد
 بوی غذا روزه رو باطل می کرد

(باری آنچه اشاره شد ، آرایه های بارزی ست که همان نگاه اول جلب نظر می کنند و گرنه ناگفته پیداست
 که بسیاری از همین ابیات متّصف به آرایه "ابداع" هستند ؛ یعنی چندین صنعتگری با خود دارند.)

نتیجه :

با آنکه از ابوالفضل زرویی نصرآباد چند اثر نظم و نثر و برخی به اشکال مختلف و متفاوت - حتی برگزیده
 هایی به صورت صوتی هم - منتشر شده است ، گل سرسبد نثر وی همان تذکره المقامات یا نخستین کتاب
 اوست که در بیست و دو سالگی ابتدا در نشریه و بعد سال ۱۳۷۶ به همت انتشارات گل آقا یکجا و در قالب
 کتاب چاپ شد که علی رغم استقبال فراوان و سرمشق گیری دیگر طنّازان معاصر از آن ، چاپ دومی نداشت!
 ویژگی بارز افسانه های امروزی - اثر دوم نثر زرویی و نقطه اشتراکش با تذکره المقامات همان پیوند
 هنرمندانه فرم نوشتاری قدیم با مضامین سیاسی روز است ولی امتیازش توان ادامه حیات در دوره های بعد
 و احتمال تداوم جذابیتش برای نسلی ست که احتمالاً شخصیت های سیاسی تذکره برایش تاریخ مصرف
 گذشته به حساب آیند !

در دو اثری که اینجا مفصل مورد بررسی قرار گرفتند؛ تذکره کیومرث صابری (گل آقا) از آن جهت مدّ نظر قرار گرفت که شامل هیچ خودسانسوری نمی شود زیرا در باره جناب صابری - رئیس و حامی خود زروئی در نوشتن طنزهای نشریه - است و البته به تمام ظرافت‌های بلاغی دیگر تذکره ها نیز آراسته است .

دومی؛ یعنی با معرفت ها نیز از نظر کیفیت و کمیت در بین همه آثار دل انگیز شاعر طنزپرداز ما سرآمد است.

نوشته های پژوهشی زرویی هم در کتاب "حدیث قند" شیرین و ارزشمند است که می توانند بارها تمدید چاپ شود و راهنمای رهروان عرصه طنز باشد اما در این نوشته چون هدف بررسی خلاقیت و ظرافت‌های بلاغی ست مدّ نظر ما نبود . از اثر پژوهشی دیگر وی "کتاب مستطاب خرپژوهی" که وعده داده بود به بررسی نقش «خر» در ادبیات فارسی، امثال الحکم، خر در کتاب‌های دینی، حکایت‌های منظوم و حکایت‌های مثنوی پردازد چنان که حتی ضرب‌المثال‌های مرتبط با خر و خرهای معروف تاریخ را نیز بیان کند و به گفته صاحب اثر یک مجموعه کاملی باشد که در آن زندگی خر در ادب، هنر، فرهنگ و دین بیان شده باشد و توسط انتشارات «نیستان» منتشر شود ، علی رغم تبلیغات مکرر نشانی یافت نشد و بعید می دانم چاپ شده باشد ! از دو مثنوی شاهکار طنزی وی هم یکی ۷۲ بیتی را تنها می توان در فضای مجازی یافت و دیگری که مفصل است و در این نوشته هم ارائه شده باز هفت بیت - نه آنچنان متفاوت - در مجموعه آثار نیامده بود که به کمک جستجوی اینترنتی افزوده شد!

ان شاءالله مسیر پژوهشی او توسط یاران و همکارانش پی گیری خواهد شد . دریغ از آن همه ذوق که دولت مستعجل بود . روانش مینوی و یادش گرامی باد .

فهرست مأخذ

الف - منابع طنز

- زرویی نصرآباد؛ ابوالفضل (۱۳۷۶)، تذکره المقامات، ناشر گل آقا
- _____ (۱۳۷۸)، افسانه های امروزی، نشر دانش ایران
- _____ (۱۳۸۸)، اصل مطلب، همشهری، چاپ دوم
- _____ (۱۳۹۲)، خاطرات حسنعلی خان مستوفی، نیستان
- _____ (۱۳۹۳)، حدیث قند، نیستان، چاپ دوم
- _____ (۱۳۹۰)، رفوزه ها، نیستان
- _____ (۱۳۹۴)، با معرفت ها، قاف
- صدر؛ رؤیا (۱۳۸۱)، بیست سال با طنز، هرمس
- مجاهد؛ احمد (۱۳۹۷)، جوحی، انتشارات دانشگاه تهران
- مهدی نژاد؛ امید (۱۳۸۸)، یک بغل کاکتوس، سپیده باوران مشهد
- نبوی؛ سید ابراهیم (۱۳۷۸)، کاوشی در طنز ایران، ج ۱، ناشر جامعه ایرانیان

ب - منابع بلاغی

- رادویانی؛ محمد بن عمر (۱۳۶۲)، ترجمان البلاغه، به تصحیح احمد آتش، اساطیر، چاپ دوم
- شمیسا؛ سیروس (۱۳۷۶)، بیان، فردوس، چاپ ششم
- _____ (۱۳۶۸)، نگاهی تازه به بدیع، فردوس، چاپ چهاردهم
- گرکانی؛ شمس العلماء (۱۳۷۷)، ابداع البدایع، به اهتمام حسین جعفری، انتشارات احرار تبریز

- وطواط ؛ رشیدالدین (۱۳۶۲) ، حدائق السحر فی دقائق الشعر ، ویراسته میرجلال الدین کزازی ، مرکز

- همایی ؛ جلال الدین (۱۳۷۰) ، فنون بلاغت و صناعات ادبی ، نشر هما ، چاپ هفتم

- _____ (۱۳۷۳) ، معانی و بیان ، به کوشش ماهدخت بانو همایی ، نشر هما ، چاپ دوم

ج - پایان نامه ها و مجلات

- پریدل ؛ حمیده (۱۳۹۱) ، بررسی محتوایی طنز در اشعار محمد صالحی آرام ، ابوالفضل زرویی نصرآباد و

خلیل جوادی ، پایان نامه ارشد ، دانشگاه پیام نور مازندران

- جوادیان کوتنائی ؛ فاطمه (۱۳۹۵) ، بررسی شگردهای طنزپردازی در کتاب رفوزه های ابوالفضل زرویی

نصرآباد ، پایان نامه ارشد ، دانشگاه مازندران

- حدادی ؛ بهمن (۱۳۹۳) ، بررسی و مقایسه مضامین طنز منظوم ابوالقاسم حالت، ابوالفضل زرویی و اکبر

اکسیر ، پایان نامه ارشد ، دانشگاه تبریز

- حرّی ؛ ابوالفضل (۱۳۹۲) ، نقیضه سازی در آثار منوچهر احترامی و ابوالفضل زرویی نصرآباد ، نشریه

فرهنگ مردم ، ش ۴۷ و ۴۸

- دهستانی بافقی ؛ شهلا (۱۳۹۴) ، ساختار زبانی و محتوایی کتاب رفوزه های ابوالفضل زرویی نصرآباد ،

پایان نامه ارشد ، دانشگاه الزهرا

- رمضان پور ؛ مهدیه (۱۳۹۴) ، بررسی طنز اجتماعی در آثار ابوالفضل زرویی نصرآباد ، پایان نامه ارشد ،

دانشگاه آزاد زنجان

- شیخی ؛ یحیی (۱۳۹۶) ، بررسی طنز دهه ۸۰ با تکیه بر آثار کیومرث صابری، عمران صلاحی، ابوالفضل

زرویی نصرآباد و اکبر اکسیر ، رساله دکتری ، دانشگاه مازندران

- غلامی ؛ سارا (۱۳۹۱) ، نقد ساختاری غلاغه به خونه ش نرسید ، پایان نامه ارشد ، دانشگاه الزهرا

* پیوست :

تقدیم به با معرفت های عالم

ای جماعت! چگونه حالاتتون؟ قریون اون فهم و کمالاتتون
گردنتون پیش کسی خجسته از سر بنده، سایهتون کم نشه
راز و نیاز و بندگیتون درست حساب کتاب زندگیتون درست
بنده می شم غلام در بستتون پیش کسی دراز نشه دستتون
از لبنتون خنده فراری نشه خدا نکرده، اشکی جاری نشه
باز، یه هوا دلم گرفته امروز جون شما، دلم گرفته امروز
راست و حسینی ش، نمی دونم چرا بینی و بینی ش، نمی دونم چرا
فرقی نداره دیگه شهر و روستا حال نمی دن مثل قدیما، دوستا
شاپرک ها به نیش مجهز شدن غریب گزا هم آشناگر شدن

*

تنگ غروب، که شهر پر شد از "رپ" ما موندیم و یه کوچه علی چپ
خورشیده می نشست که ما پاشدیم رفتیم و گم شدیم و پیدا شدیم
رفتیم و چرخ دور میدون زدیم ماه که در اومد، به بیابون زدیم
آخ که بیابون چه شبایی داره شب تو بیابون چه صفایی داره
شب تو بیابون خدا بساط کن اون جا بشین با خودت اختلاط کن
دل که نلرزه، جز یه مشت گل نیست / دلی که توش غصه نباشه، دل نیست
این در و اون در زندناش قشنگه به سیم آخر زندناش قشنگه
دلم گرفته بود و غصه داشتم منم بر اش سنگ تموم گذاشتم
نصفه شبی، به کوه تکیه کردم نشستم و تا صبح گریه کردم
سجل و مدرک نمی خواد که گریه دستک و دنبک نمی خواد که گریه

*

رو لبمون همیشه خنده پیدااست می خندیم، اما دل مون کربلاست
ساعت الان حدود چهار و نیمه غصه نخور دادش، خدا کریمه

*

شعرم آگه سست و شکسته بسته است سرزنشم نکن، دلم شکسته است
آدم دلشکسته، بش حرج نیست شعر شکسته بسته، بش حرج نست
جیک جیک مستونم که بود برادر فکر زمستونم نبود برادر

تا که میفته دندونای شیری	روی سرت می‌شینه برف پیری
کمیسبون مرگ می‌شه تشکیل	درو می‌شن بزرگترای فامیل
از جمع بچه‌ها، بیرون باید رفت	مجلس ختم این و اون باید رفت
یه دفعه، همکلاسی‌ها پیر می‌شن	همبازی‌ها پیر و زمین‌گیر می‌شن
الک دولک، الاکلنگ و تیشه	تو ذهن آدمای عتیقه می‌شه
لی‌لی و گرگم به هوا، دریغا	قایم باشک تو کوچه‌ها، دریغا
رمق نمونده تا بریم صبح زود	پیاده تا امامزاده داوود
بی‌حرمتی با معرفت در افتاد	یه باره نسل لوطی‌ها و رافتاد
توی تنور خونه‌ها کلوچه	بوی پیاز داغ توی کوچه
چطور شد؟ تموم شد، کجا رفت؟	مثل پرندۀ پر زد و هوا رفت
سرزده آفتاب از پشت بوم	ما موندیم و یه قصه ناتمام

*

بازم همون دوره بی‌سواتی	قربون اون حرفای عشق لاتی
قربون اون "مخلصتم، فداتم"	قربون اون "من خاک زیر پاتم"
قربون اون حافظ روی ناقچه	قربون حسن یوسف تو باغچه
قربون مردمی که مردم بودن	اهل صفا، اهل تبسم بودن
قربون اون دوره تردماغی	قربون اون تصنیف کوچه‌باغی
قربون دورهای که خوش‌بینی بود	تار سیبل‌ها چک تضمینی بود

*

مردای ناب و اهل دل نداره	شهری که بوی کاهگل نداره
بوی خوش کیاب و نون سنگک	عطر اقاکیا و یاس و پیچک
بوی گلاب و بوی دود اسفند	جمع قشنگ اشک شوق و لبخند
بوی خیار تازه، توی ایوون	تو سفره‌ای پر از پنیر و ریحون
بوی سلام گرم مرد خونه	تو حوض خونه، رقص هندوونه
بوی خوش کتاب‌های کاهی	تو امتحان کتبی و شفاهی
قدم زدن تو مرز خواب و رویا	خدا، خدا، خدا، خدا، خدایا!

*

آی جماعت، چطورِه احوالتون؟	چی مونده از صفای پارسالتون؟
نگین فلانی از لطیفه خسته است	خداگواهِه من دلم شکسته است
با خنده شماس که جون می‌گیرم	برای تکتک شما می‌میرم

حتی آگه فقیر و بی پول باشید / دلم می‌خواد که شاد و شنگول باشید
 خونه‌هاتون چرا خوش‌آب و رنگ نیست؟ / چی شده؟ خنده تون چرا قشنگ نیست؟
 حرفای گریه‌دار نمی‌پسندین؟ / می‌خواین یه جوک بگم کمی بخندین؟

*

خوشا به حال اون که تو محلهش / هوای عاشقی زده به کلمش
 کسی که قلبش اتصالی داره / می‌دونه عاشقی چه حالی داره
 با این که سخته، باز دلنشینه / "تیش، تیش، وای از تیش" همینه
 رد و بدل که شد نگاه اول / بیرون میاد از سینه آه اول
 دل می‌گه هرچی بش بگی فوتینا / خواب و خوراک و زندگی فوتینا
 عاشق شدن شیدایی داره والا / "خاطرخواهی رسوایی داره" والا
 وقتی طرف تو کوچه پیدا می‌شه / توی دلت یه باره غوغا می‌شه
 آرزوهات خیلی دورن انگاری / توی دلت، رخت می‌شون انگاری
 صدای قلبت اون قدر بلنده / که دلبرت می‌شنوه و می‌خنده
 دین و مرام و اعتقادات می‌ره / اون که می‌خواستی بگی، یادت می‌ره
 می‌خوای بگی: "فدات بشم الهی" / می‌گی که: «خیلی مونده تا سهرای؟»
 می‌خوای بگی: "عاشقتم عزیزم" / می‌گی که: "من عاعاعا، چی چیزم!"
 می‌خوای بگی: "بیام به خواستگاری؟" / می‌گی: "هوای خوبی داره ساری"
 کوزه ضربه دیده بی‌ترک نیست / حال طرف هم از تو بهترک نیست
 می‌خواد بگه، "برات می‌میرم اصغر!" / می‌گه «تمنا می‌کنم برادر!»
 می‌خواد بگه: «بیا به خواستگاریم» / می‌گه که: "ما پلاک شصت و چاریم"
 اول عشق و عاشقی نگاهه / نگاه مثل آب زیرکاهه
 بین شماها عشقو می‌شه فهمید / از تونگاهها، عشقو می‌شه فهمید
 عشق، اخوی، آتیش زیردیگه / نگاه آدم که دروغ نمی‌گه
 نگاه می‌گه: "عاشقتم به مولا" / به قلب من خوش‌اومدی، بفرما"

*

حضور حضرت منیژه خاتون / چطوره حال بچه گریه‌هاتون؟
 برای اون دهان و چشم و ابرو / همیشه بنده بوده‌ام دعاگو
 زبس که رفته عشق، توی قلبم / نوشتم اسمتون روی قلبم
 خداگواهه تا شما نیابین / از تو گلوم، غذا نمی‌ره پایین
 شبا هممش یاد شما می‌کنم / می‌رم به آسمون نیگا می‌کنم

شما رو مثل ماه می‌کشم هی شباهمیشه آه می‌کشم هی
 کسی خبر نداره از قضایا نه جی‌جی و نه مامی و نه پاپا
 به جای ماریاکری و گوگوش نوار گریه‌دار می‌کنم گوش
 "قشنگترین پیر هنتو تنت کن تاج سر سروری تو سرت کن
 چشماتو مست کن همه‌جا رو بشکن الا دل ساده و عاشق من..."
 دلم می‌خواد که از سر محبت به عشق من بدین جواب مثبت
 بگین بله وگرنه دلگیر می‌شم تو زندگی دچار تأخیر می‌شم
 اگر جواب نه بیاد تو نامت خلاصه قهر، قهر نا قیامت!
 فدای اون که نه نمی‌گه می‌شم عاشق یک دختر دیگه می‌شم
 تو بی‌لیاقتی اگر بگی نه اندِ حماقتی اگر بگی نه
 ببین تو آینه، آخه این چه ریخته؟ مثل تو صدتا توی کوچه ریخته!
 تو خانمی؟ تو خوشگلی؟ چه حرفا! ...حرف زیاد نزن، برو بینیم بااااا

*

بشین عزیز، پرت و پلا نگو مرد! این مدلی نمی‌شه عاشقی کرد
 تو هر دلی یه عشق، موندگاره آدم که بیشتر از یه دل نداره
 درسته، دیگه توی شهر ما نیست دلی که مثل کاروانسرا نیست
 بازم همون دلای بچگی‌مون دلای باصفای بچگی‌مون
 یه چیز می‌گم، ایشالا دلخور نشین "قربون اون دلای تک‌سر نشین!"
 این روزا عمر عاشقی دو روزه ایشالا پیر عاشقی بسوزه
 بلا به دور از این دلای عاشق که جمعه عاشقتند و شنبه فارغ!
 گذاشته روی میز من، یه پوشه که اسم عشق‌های بنده توشه
 زری، پری، سکینه، زهره، سارا وجیهه و ملیحه و ثریا
 نگین و نازی و شهین و نسرين مهین و مهری و پرند و پروین
 چهارده فرشته و سه اختر دو لیلی و سه اشرف و دو آذر
 سفید و سیزه، گندمی و زاغی بلوند و قهوه‌ای و پرکلاغی...
 هزار خانمند توی این لیست با عده‌ای که اسمشون یادم نیست!

*

گذشت دوره‌ای که ما یکی بود خدا و عشق آدمای یکی بود
 نامه مجنون به حضور لیلی می‌رسه اینترنتی و ایمیلی!
 شیرین می‌ره می‌شینیه پیش فرهاد روی چمن تو پارک بهجت‌آباد

زلفای رودابه دیگه بلند نیست پله که هس، نیازی به کمند نیست
 تو کوچه، غوغا می‌کنند و دعوا چهار تا یوسف سر یک زلیخا!
 نگاه عاشقانه بی‌فروغه اگر می‌گن: «عاشقتم»، دروغه
 تو کوچه‌های غربی صناعت عشقو گرفتن از شما جماعت
 کجا شد اون ظرافت و کرشمه نگاه دزدکی کنار چشمه؟
 کجا شد اون به شونه تکیه کردن کنار جوب آب، گریه کردن
 دلای بی‌افاده یادش به خیر دخترکای ساده بادش به خیر

*

من از رکود عشق در خروشم اگر دروغ می‌گم، بزن تو گوشم
 تو قلب هیشکی عشق بی‌ریا نیست حجب و حیا تو چشم آدما نیست
 کشته دلبرند و ارتباطش فقط برای برخی از نکاتش!
 پرند پر، کلاغه پر، صفا پر صداقت از وجود آدما، پر
 دلا! قسم بخور، اگر که مردی که دیگه گرد عاشقی نگردی
 ما توی صحبت رک و راستیم داداش عشق اگه اینه، ما نخوایم داداش
 حال کذایی به شما ارزونی عشق‌ریایی به شما ارزونی
 زدم تو خال تون دوباره، آخجان! حسابی حال تون گرفته شد، هان؟!
 اینا که من می‌گم همیش شعاره عشق و محبت شاخ و دم نداره
 مهم فقط نحوه ارتباطه اینه که این قدر سرش بساطه
 ناز و ادا همیشه بوده جونم حجب و حیا همیشه بوده جونم
 آدمو تو فکرو خیال گذاشتن وقت قرار، آدمو قال گذاشتن
 وعده این که: "من زن تو می‌شم، وصله چاک پیرهن تو می‌شم"
 حرفای داغ و پخته و تنوری چه از طریق نامه یا حضوری
 همیشه بوده توی عشق، حاضر همینه دیگه خب به قول شاعر:
 "با اون همه قد و بالاتو قریون با اون همه قول و قرار و بیمون
 که با من غمزده داشتی، رفتی" تو کوچه تون باز منو کاشتی، رفتی!
 چقدر، مونده بی‌حساب و کتاب نامه لاکتاب مون بی‌جواب
 چقدر وعده‌های بی‌سرانجام چقدر توی کوچه، عرض اندام
 چقدر حرف‌های عاشقانه چقدر آه و ناله شبانه
 چقدر گریه‌های توی پستو چقدر وصف خط و خال و ابرو
 چقدر دزدکی سرک کشیدن چقدر فحش و ناسزا شنیدن!

چقدر خواب‌های، خوب و شیرین چقدر، بعد خواب، ناله – نفرین!

*

خلاصه، عشق و عاشقی همین‌هاست اما تو تعریفش همیشه دعواست
اگر دلت تپید و لایق شدی عزیز من، بدون که عاشق شدی!

*

شهر بدون مرد، شهر درده قربون شکل ماه هرچی مرده
قربون اون مردای دل‌شکسته قربون اون دستای پینه‌بسته
مردای ده، مردای گاه و گندم مردای ده، مردای خوان هشتم
مردای پشت کوه، مثل خورشید تو دلشون هزار جام جمشید
مردای سوخته زیر هرم آفتاب مردای ناب و کم‌ظنیر و کم‌پاب
کیسه چپق‌ها به پرشالشون لشکر بچه‌ها به دنبالشون
بیل و کلنگشون همیشه براق قلیونشون به راه، دماغشون چاق

صبح سحر پا می‌شن از رختخواب یکسره روپان تا غروب آفتاب
چار تای رستم به قد و قامت هیکلشون توپ، تنشون سلامت
نبوده غیرگرده گلاشون غبار اگر نشسته رو کلاشون
کلامشون دعاء، دعاشون روا سلام و نون و عشقشون بی‌ریا

*

مردای نازدار، مرد شهرن با خودشون هم این قبیله قهرن
مردای اخم و طعنه بی‌دلیل مردای سرشکسته زن ذلیل
مردای دکترای حل جدول مردای نق‌نقوی لوس تنبل
لعنت و نفرین می‌کنند به جاده اگر برن چار تا قدم پیاده
مردای خواب تو ساعت اداری تازه دو ساعت اضافه‌کاری
توی رگاشون می‌کشه تنوره تری‌گلیسیرید و قند و اوره
انگار آتیش گرفته ترمه‌هاشون همیشه تو همه سگرمه‌هاشون
به زیردست، ترشی و عبوسی به منشی اداره چاپلوسی
برای جستن از مظان شک‌ها دایره‌المعارف کلک‌ها
بچه به دنیا می‌آرن با ندور اغلبشون به دونه اون هم به زور
پیش هم از عاطفه دم می‌زنن پشت سر اما واسه هم می‌زنن
اینجا فقط مهم مقام و پسته مردای شهری کارشون درسته!

*

مثنیٰ حسن، حال شما چطور؟ حالت امسال شما چطور؟
 مثنیٰ حسن کافر و دهری شدی اومدی از دهات و شهری شدی
 این چیه پاته؟ آخه گیوه‌هات کوش؟ کی گفته دمپایی صندل ببوش؟
 ای شده از قاطر خود منصرف نمره پیکان تو، تهران - الف
 شد بدل از باغ و زمین سرکشی شغل شریفیت به مسافرکشی
 گله رو که «هی» می‌زدی، یادته؟ کوه و کمرنی می‌زدی، یادته؟
 یادته اون سال که با مثنیٰ شعبون ماه صفر، راهی شدین خراسون
 یادت میاد «ربابه»، دستش درست، کنار چشمه، رخت‌ها تو می‌شست
 یادته دستاتو حنا می‌داشتی شب که می‌شد، درها رو وا می‌داشتی
 تو دهنون، سرقت و دزدی نبود کار واسه همسایه، مزدی نبود
 قبل شما، جن‌های طفل معصوم صبح سحر، جمع می‌شدن تو حموم
 لنگ و قلیفه توی بچه‌هاشون نگاه آدما به سم پاشون!
 [اصالتاً جنای ناموس پرست به هیچ خانمی، نمی‌زدن دست
 نه زن، سحر، بیرون خونه می‌رفت نه جن به حموم زنونه می‌رفت
 جن واسه خانم‌ها یه جور خیال بود اونم که تازه، جن نبود و «آل» بود!]

*

مثنیٰ حسن چای و سماورت کو؟ سینی باقالی و گلپرت کو؟
 ای به فدای ریخت و شکل و تیپت بوی چپق نمی‌ده عطر پیپت
 مثنیٰ حسن، قربون میز و فایلت قربون زنگ گوشی موبایلت
 اون که دهاتی و نجیبه، مثنیٰ میون شهریا غریبه، مثنیٰ
 چقدر خوبه چله زمستون سنبل‌طیب و کاسنی و سه‌پستون
 کنج اتاق، یه جای خلوت و دنج شربت نعنا و بهارنارنج
 کرسی و جای نبات و هورتش خوبه خارش و خمیازه و چرتش خوبه
 عطر چلو که از خونه در می‌رفت تا هفت تا کوچه اون طرفتر می‌رفت
 شیطونه وقتی رخنه تو دل می‌کرد بوی غذا روزه رو باطل می‌کرد
 [اون زمونا که نقل تربیت بود آدم‌کشی یه جور معصیت بود
 کسی، کسی رو سرسری نمی‌کشت به خاطر دری وری نمی‌کشت]
 معنی نداره توی عصر "سیدی" بزرگ و کوچیکی و ریش‌سفیدی
 پدر با ترس و لرز و با احتیاط می‌کشنه سیگار شو کنج حیاط
 پسر که بی‌شراب، تب می‌کنه بدون ترس و لرز، «حب» می‌کنه
 مادریه با خفت و خونهداری می‌سازه اما دختره فراری

اگر دیدی دختره دست تکون داد یه وقت بهت در باغ سبز نشون داد
 بیا یه وقتی دست و پات شل نشه؟ پنالتی‌ش از صد قدمی گل نشه؟

*

فتنه و دعوا سر نونه مشدی دوره آخر الزمونه مشدی...
 مشدی حسن، مرد سیاسی شدی اهل اصول دیپلماسی شدی
 سیورسائنت شده بحث و تفسیر نقل و نباتت شده بحث و تفسیر
 با تقی و امیر و سام و خسرو تو تاکسی و تو ایستگاه مترو
 تو هر کجا آدم زنده‌ای هست یا محفل کسل‌کننده‌ای هست
 بد به حفاظت و حراست می‌گی لم می‌دی و نقل سیاست می‌گی
 سیاست خارجه و داخله حکومت مدینه فاضله
 نظم نوین و چالش رواندا مخالفان دولت اوگاندا
 روابط جدید مصر و سودان کنارگیری امیر عمان
 نرفته‌ای هنوز تا ورامین کنایه می‌زنی به چین و ماچین
 با چشم بسته، تیر درمی‌کنی تو هر چی اظهار نظر می‌کنی
 از مد و ساینز کفش آلن دلون تا به گشادی شکاف ازن

*

هرچی که چشمت دید و خواست، می‌شی / یه روز «چپ»، یه روز «راست» می‌شی
 یه روز فکر جنگ با جهانی یه روز اهل بحث و گفتمانی
 عینهو رنگ چشم آبجی اقدس حزب و گروه تو نشد مشخص!

*

نوکر مشتی‌های لوطی‌صفت مخلص آدمهای بامعرفت
 جون به فدای مردم صمیمی معرفت عتیقه و قدیمی
 [قدیم ترها قاتله همصفت داشت دزد سرگردنه معرفت داشت
 دزده، زنها رو واری نمی‌کرد نگاه به ناموس کسی نمی‌کرد
 راحتی مردم اهمیت داشت آدم تو شهر و کوچه امنیت داشت
 نبود واسه نیل به این مقاصد اداره اماکن و مفاسد
 نه عامل تجاوز و مباشر نه بوق بوق و چشمک و فلاشر]
 نه پارتی نه دخترای فراری نه دادگاه و عقد اضطراری
 نه ارتباط «میم - شین» و اصغر نه امر معروف و نه نهی منکر
 تو شهری که خلاف، شصت فرمه قدم‌زدن، خودش به جور جرمه

شاکلی بشی، می‌ری معطل می‌شی / متهم ردیف اول می‌شی

خلاصه قصه اون قدر درامه / که «ایدز» پیش دردمون زکامه!

*

قربون گرمابه و عشق و حالش / قربون دلاکه و مشیت و مالش

اوستا بیا، اخم و اداتو عشقه / کیسه و لیف و سنگ پاتو عشقه

اوستای دلاکی و مردکاری / یه چیز می‌گم، می‌خوام که «نه» نیاری

کیسه به دست و پای عالم بکش / به‌ریزه سفت و سخت و محکم بکش

کیسه بکش تموم سینه‌ها رو / ببر با کیسه، بغض و کینه‌ها رو

[مرزا نشون خوف و ترس و لرزه / کیسه بکش رو هر چی خط و مرزه]

چرا سیاهه رنگ بی‌گناها؟ / یه کاری کن سفید بشن سیاها

حرمت ناخدا پرستا بره / پینه پیشونی و دستا بره

عالمو از تلخی دردا بشور / غصه رو از چهره مردا بشور

دشمنی و نفرت و جنگو پاک کن / اسلحه و توپ و تفنگو پاک‌کن

از رو زمین تا آسمون هفتم / کیسه بکش رو دود آه مردم

وفا نکرده دست بی‌وفامون / یه عمره جز خطا، نرفته پامون

کیسه به دست بی‌وفامون بکش / یه خورده سنگ پا به پامون بکش

کیسه بکش به حال و احوال مون / به صفحه نامه اعمال مون

اگر که راست کارته، چاکریم / وگرنه اصلاً ول‌مون کن بریم

*

قصه ما، قصه سوز و سازه / عزیزم این رشته سرش درازه

خوب، مٹ پر یا پوچ یا طاق و جفت / این جور یام نیست که بشه جلدی گفت

بس که زیاده شرح جزئیاتش / یه ماه همیشه صرف مقدماتش

دوست ایامی واسه مون نمونده / دل و دماغی واسه مون نمونده

و گرنه نقلش که ملالی نبود / بابت «چیز» شم خیالی نبود

شکرخدا، خرجی نداره گفتن / چی بهتر از گفتن و گل شنفتن

یه نوبت این ورا صفا بیارین / قدم رو تخم چشم ما بذارین

*

دوساعت این جا بمونین چی می‌شه؟ / یه شب رو بد بگذرونین، چی می‌شه؟

بد که مرکب نمی‌شه، عزیزم / یه‌شب که صدشبه نمی‌شه، عزیزم

نم نداره شهری که شط نداره / دیکته ننوشته غلط نداره

کنایه زیر لبی نباشه خدمت‌تون بی ادبی نباشه
 خداگواهه نقل درپوزه نیست نقل تعارفات هر روزه نیست
 تو دل ما، اگر چه تنگنا هست برای هر کی توش بشینه، جا هست
 تو هم بیا تو قلب ما صفا کن برا خودت یه گوشه دست و پاکن
 خداکنه حاجت تون رواشه دست به خاکستر می‌زنین، طلا شه

*

دنیا عجیب و بی در و پیکره بپا که شصت پات تو چشمت نره
 عروسکا عاشق پولت می‌شن دولا بشی سوار کولت می‌شن
 طالب عشق موندگاری عزیز به عمره بی‌خود سرکاری عزیز
 تو صحبت و حرف و کلام عاشقن اینا فقط تا لب بوم عاشقن

*

حتی اگر یه روزی پاش بیفته این قدشم چون تو حرف مفتی
 تب کنی اینا که بهت ور می‌رن هرکدوم از یکطرفی در می‌رن
 الان عزیز جون و نور چشمی دو روز دیگه، چه کشکی و چه پشمی؟
 یخت نگیره، باطلت می‌کنن اینا که چسبیدن، ولت می‌کنن
 جون تو هیچ چی بارشون نیست عمو وفا وفا توکارشون نیست عمو
 اگر بیفتی توی چاله چوله اینا می‌رن اتل مثل توتوله
 تا عسلی اینام برات زنیورن به فوت می‌آن به باد می‌رن اینجورن

*

دوباره کار طنز مون به غم خورد یه دفعه عالم از خودم به هم خورد
 چقدر آه و ناله و دریغا چقدر بدنوشتن از رفیقا
 گلایه مثل آدمای ابله اونم به این تلخی و بی‌خودی... اه
 بساطمون عین برنج شفته است یکی دو روزه حالمون گرفته است
 یکی یه چیزی گفت و مام گرفتیم رومون سیاه، حال شمام گرفتیم

*

جسار تا شعرم آگه غمین بود به قول خواجه خاطر م حزین بود
 دعا کنین که حالمون خوب بشه تا شعرمون یه ریزه مرغوب بشه

(رفوزه ها ، صص ۱۸۷ – ۲۰۸)